

علل و انگیزه سیاسی انحطاط فاجعه آمیز سرزمینهای مسلمانان

پیوست به گذشته

ذکر صوفیان و اصفاف و یادگار های علمی و عملی و حسن شمایل آنان

شیخ ابو نصر سراج (رح) گفت: صوفیان با فقها و اهل حدیث در اعتقاد و دانش پذیری همراهند و مخالفتی با دانشها و روش های آنان ندارند چون این ویژگی صوفیان را از بدعت و هوا پرستی دور میسازد و پیرو و پیشوای دین مینماید و صوفیان را در همه دانش ها همراه آنان میکند و هر کس از صوفیان که درجات اصحاب فقه و حدیث را نیافته باشد و مقدار در این و درك آنرا نداشته باشد در هنگام ظهور مبهمات و مشکلات شرعی به آنان روی میکند . و هر گاه همه اصحاب کلامی را گفتند همه را بر میگزینند و هر گاه در مشکلی چند گانه شدند ، صوفی بهترین و تمام ترین را اختیار مینماید تا کار و حال دین روایت گردد و بزرگ شود . در مذهب تصوف انجام مکروهات و جست و جوی تاویلات و تمام به ثروت اندوزی و اقدام به شبهات پسندیده نیست چه این کردار دین را سست میسازد و نیز از دور اندیشی و احتیاط به دور است . مذهب صوفیان تنها آویز شبهه محکمت و ضروریات دین است ، این چیزی است که ما از مذهب صوفیه و صورت و سیرت آنان در به کار داشت دانش های ظاهری که جاری بین عموم فقیهان و اصحاب حدیث است ، دریافته ایم

صوفیان ازین فراتر می روند و فضا ها و احوال برتر و جایگاههای رفیع تری را به انجام عبادات و درك حقایق طاعات و كردار های نيك در می یابند. و صوفیان را در دین و مراتب و امتیازات و ینای هست که علما و فقیهان و اصحاب حدیث را نیست. گزارش این دراز خواهد گشت. فقط از بسیار ها اندکی را می گویم تا از گفته هایم به نا گفته ها راه بری و دریابی.

اولین ویژگی صوفیان - از دیگر عالمان که یاد کردیم - پس از انجام واجبات و ترك محرمات، دوری از كردار های بیفایده و بریدگی از همه دلبستگی هایی است که میان آنان و مطلوب دوری و تاریکی ایجاد میکند زیرا صوفیان مطلوبی جز حق ندارند. صوفیان را احوال خاصی است از جمله: خوشنودی به اندکی از دنیا، و ریاضت بنان پاره ای از آن نیست، و بسندگی به کمترین بهره های دنیاوی از پوشیدنی و گسترده و خوردنی و همانند اینها، و گزینش درویشی بر توانگری و سبك باری و دوری از گرانجانی و برگزیدن گرسنگی بر سیری و اندکی بر بسیاری، و ترك برتری جویی و کمرانی و سروری، و نیز مهربانی با فرآیندها و فروتنی بر خورد و کلان، و از خود گذشتگی در هنگام نیاز مردمان و سیر چشمی از دنیا داران و نيك اندیشی در باب خداوند و رستگاری در پیروی از فرمانهای حق، و شتاب در انجام تمام نیکی ها و روی نهادن به ایزد و بریدن از همه برای او و پذیرش بلاهایش و تسلیم و رضا در برابر فرمانهایش و صبر بر کوشش های در راهش و راندن خواستها و دوری از آز ها و نافرمانی هوسها. چه خدای تعالی نفس را بس مشوق بر بدی خوانده است و پیامبر (ص) آنرا «دشمن ترین دشمنان که در دو پهلوی تواند» نامیده است. [1]

آداب و اوصاف صوفیان

همچنین از اوصاف و آداب صوفیان نگه داشتن رازها و پرهیز از فرمانروایان ستمگر و استمرار نیکی دل با راندن بد سگالی های زشت و پندار هایی است که دل و اندیشه را بیراه میسازد و جز خدای کسی چیزی درست از آنها نمیداند. صوفیان چنین میکنند تا خداوند را با دلهای آماده و انگیزه های کامل و نیت های پاکیزه و اهدافی از بدی زدوده پرستند چه خداوند برآستی نیز پرستش کسانی را می پذیرد که تمامی برای او باشند و نیایش آنان خاص او باشد و خداوند عزوجل - فرمود: بدانید که تنها دین خالص برای خداست (زمر/3).

و نیز از آداب و اوصاف صوفیان گام سپردن به روش برگزیدگان و جایگیری در جایگاه های نیکان و همراهی حقیقت با بخشیدن جان و دل است؛ و نیز اختیار مرك بر زندگی، بندگی بر سروری و سختی بر نرمی تا بمقصود برسند و نخواهند جز آنچه را که

او می‌خواهد و این نخستین میدان از میادین حقایق است. ایا نمی‌نگری که آنگاه که حارثه پیامبر (ص) را پرسید چه گفت؟ پیامبر (ص) گفت: هر حقی را حقیقتی است. حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: دلم را و شبها تا صبحگاهها بیدارم و روزهایم را تشنه و روزه دار هستم، گویی بعرض خدای بی‌پرده مینگرم و بهشتیان را می‌بینم که گرد خداوند میگردند و دوزخیان را مینگرم که چگونه فغان سر میدهند و ناله میکنند. آنگاه پیامبر (ص) او را گفت: شناختی پس پایداری کن.

در صوفیان ویژگیهایی خاص است که آنها را از دیگر طبقات اهل علم جدا می‌سازد. این ویژگیها عبارتند از: بکارداشت آیاتی از کتاب خداوند، و تلاوت آنها و آگاهی از کلمات رسول او. همه اینها صوفی را به سیرت های نیکو و حالت های والا فرا میخوانند و از مقامات برتر دین و منازل فراتر سالکین که تنها مخصوص گروهی از مومنان و اندکی از صحابه و متابعان ایشان است خبر میدهند و این اداب از جمله کرده های نبی و شمه از فضایل اخلاق اوست چه خود میگوید: خداوند مرا پرورد و چه نیکو پرورد. و خداوند نیز در باب او فرموده است: برآستی که ترا خُلق های نیک و بس بزرگ است (قلم/4) و این نکته در کتابهای فقه ها و دانشمندان ثبت است اما چنان که باید آنرا نمی‌یابند آنچنان که دانش های دیگر را در می‌یابند و غیر صوفیان را - از اهل دانش راستین - در این میدان بهره‌ای نیست بجز اعتراف و ایمان بدان که حق است. این نکته نیز مانند حقایق دیگر اخلاقی مثلاً توبه و ویژگیهای آن و درجات تأیین و حقایق آنهاست. همچنین معنی راستین پرهیزگاری و پرهیزگاران، متوکلان و اهل رضا و درجات صابران و نیز فروتنان و ترسندگان از حق و محبت و خوف و رجا و شوق و دیدار و آرامش و یقین و خوشنودی از احوال صوفیان. این احوال بیشتر از آن است که شماره شوند و هر يك را اهلی است که بایکدیگر تفاوتها در پندار و کردار و اردات و صبر بر سختی و چیرگی بر واردات قلبی دارند و برای هر یکی مرز و مقام دانش و بیانی ویژه است همان مایه که خداوند بدانان بخشیده است.

دانشهایی که برای صوفیان سهل و برای سایرین سخت است:

صوفیه همچنان دانش هایی را در می‌یابند که برافهام فقیهان و عالمان دیگر سخت و صعب هستند. این نکته ها باریک بینی هایی هستند که در دل اشارات صوفیان نهاده شده‌اند و در عبارات، از زیادی لطافت و دقت چندان بچشم نمی‌آیند. بیشتر این نکات در معنی و واردات قلبی موانع آن، وابستگی ها و حجابهای دل، راز های پوشیده و درجات اخلاص و چگونگی معرفت ها و حقیقت ذکر ها و مراتب قرب به خداوند و ذات توحید و منازل تفرید و حقایق بندگی و محو وجود در ذات ازلی و نابودی پدیده های محدث در

برابر ذات ابدی و فنا خواهند و بقا بخشنده و گذر تمام احوال و گرد هم آمدن پریشیده ها و نابودی قاصد به بقای مقصود و رفتن به راه های بسته و تاریک و گذشتن از صحرا های مهلك است . تنها صوفیه توان گشودن این گره ها و آگاهی از این مشکل ها را دارند و دیگر اهل علم . . و این به سبب ممارست صوفیان و آشنائی آنان با منازل سلوک و جانفشانی در راه آن است تا دیگران را از طعم و ذوق و کم و زیاد آن بیاگاهانند . و این مراتب بیش از آن است که يك فرد اندکی از آن را دریابد و به بیان آرد چه رسد به تمامی . همه این دانشها در کتاب خدا و اخبار رسول (ص) هست و در پیشگاه آشنایان نیز روشن است و عالمان در هنگام بحث آن را منکر نیستند . علم تصوف راقط کسانى رد میکنند که به ظواهر دانش و دانش های ظاهر چنگ یازیده اند چه آنان به درستی کتاب خدا و کلام پیغمبر را دریافته اند جز همان احکام ظاهری و مسائلی که در مبارزه با مخالفان لازم است و مردم زمانه - شگفتا به دینان حریص تر اند چونکه با آنها میتوانند به ثروتی و یا ریاستی و یا شهری در دنیا دست یابند؛ و اندك آنان که دل در این دانش سپارند . چونکه این دانش (تصوف) آمیخته با رنج ها و سختی هاست و شنیدنش زانوان را سست میکند و دل را اندوهگین و اشک را جاری میسازد؛ بزرگ را خورد؛ خورد را بزرگ مینماید تا چه رسد به عمل و همراهی و چشیدن و دریافت و رفتن منازل آن . نفس را در سلوک آن لذتی نیست چه شرط تصوف، مرگ نفس است و تباهی جسمانیت و دوری از خواهشها . به همین جهت علما آن را رها نموده سر بدانش هایی سپرده اند که رنج شان کم و نفع و کشایش شان بسیار باشد و مجال تاویل و تریخ داشته باشند و با خواسته های بشری که بر پیروی لذات و ترك درون و حقایق استوار است، نزدیکتر باشند و کشیدن بارش نیز سبك تر .

رد پنداری که صوفیان را گروه نادان می شمارند و تصوف را علمی میدانند که قرآن و رسول آن را گواهی نداده اند

شیخ ابونصر سراج گفت: هیچ تنازعی میان بزرگان در این باره نیست که خداوند در کتاب خویش از زنان و مردان صادق و عابد و خاشع و محصل و نیکو کردار و خائف و امیدوار و عابد و بردوبار و خشنود و متوکل و دوست و متقی و برگزیده و برگزیده و ابرار و مقربین یاد کرده است و نیز خداوند از گواهان یاد کرده است و گفته است کسی که گوش فرا میدهد شاهد است . و خداوند دلهای آرام را یاد کرده و فرموده است: همانا به یاد خدا دلهای آرام می گیرند (رعد 28) . و سابقان و میانه روان و شتابندگان به نیکویی ها را نام برده و پیامبر (ص) نیز فرموده است: از امت من کسانی اهل کلام و حدیثند و "عمر" از آنهاست . و نیز چه بسیار خاك آلودگان تهیدست هستند که نیکوکارند و "براء" از آنهاست . و به "واصه" گفت از «دلت قوی» بگیر و دیگر کس را چنین نگفت .

و نیز پیامبر (ص) گفت: با شفاعت مردی از امت من گروهی چون ربیع و مُضَر به بهشت درآیند، آن مرد را "اویس قرنی" گویند. و در حدیث دیگر: از امت من کسانی هستند که گاه قرائت قرآن از خداوند هراسانند به راستی که "طلق پسر حبیب" از آنان است. و پیامبر (ص) گفته است که از امت من هفتاد کس بی حساب به بهشت در آیند. گفته شد آنان کیانند یا رسول الله (ص)؟ گفت: کسانی که دزدی نمیکنند و بخداوند خویش توکل مینمایند.

اخبار. آثار در امثال این روایات بسیار است حرفی نیست در این که همه این ها از امت پیامبراند و اگر از امت نباشند وجودشان نابودنی می بود خداوند آنها را در کتاب خود یاد نیک کرد و پیامبر آنان را وصف نمی نمود وقتی ما ایمان را در همه افراد برگزیده می بینیم اما این طایفه را شایسته نامی خاص نمی شماریم گواه برگزیدگی آنان است. و هیچ کس را تردیدی نیست که پیامبران از صوفیه به خدا نزدیکتراند و آنان آدمیان هستند چون آدمیان دیگر که میخورند و میخوابند و دچار حوادث میگردند اما ویژگی خاصی علاوه بر این موارد آنان را از دیگران ممتاز و ممتاز تر میسازد و بر میکشد چونکه رازی میان آنها و خدا است. پیامبران و نیز صوفیان، یقین و ایمان بیشتری نسبت بحق دارند و خداوند به همین جهت به آنان سخن میگوید و بسوی خود میخواند جز این که پیامبران یگانه اند در هستی که وحی و کتاب و رسالت را از آن خود میسازند و دیگران را بایستگی آن نداده اند. [2]

آنچه را در بالا گفته آمدیم برگرفته از کتاب الملع فی تصوف که از کهن ترین آثار علمی تصوف میباشد که جمهور علما در مورد راست کیشی و شخصیت ممتاز ابونصر مورد تأیید شان میباشد و این کتاب از متون اصلی و دست نخورده تصوف است که در سال 465 هجری از قول ابو محمد بن محمد خوشانی از قول ابونصر عبدالله بن علی طوسی سراج آورده شده که از اصیل ترین گنجینه تصوف و عرفان میباشد. و حالا که ما یک قسمتی از گفتار ابونصر را که خیلی موجز بود آوردیم همه سواهایی که در مورد عرفان بعد از این مطرح خواهد شد به رجوع به این متن حل و منتفی میدانیم. برای مزید معلومات به کتاب «الملع فی تصوف نگاه کنید»

تا زمانی که اولیای حق همچون مولوی، عطار و سنایی و امثال آن وجود داشتند و تا زمانی که بایزید و عبدالقادر گیلانی نفس می کشید و تا زمانی که سهروردی مانند چراغ روشنی بود که با نور پاشی اش مسیر راه سلکان طریق را روشن میکرد. حتی حالا هم آن گونه از خلفایی که از همان شخصیت های بارزی که در قله عرفان ناب موقعیت داشتند پیروی نمایند در جهان اسلام و مخصوصاً در خراسان

موجود هستند که عاری از ریا و فساد فکری میباشند و بر همان راهی می روند که بویزد و سراج و هجویری رفته اند . بر عکس در این زمانه ای که از عرفان آن نام برده میشود عده ای گنده شیخ نا فهم مال پرست که همیشه چشم بچیب دیگران داشته و ترفند های را بخاطر فرونشاندن حرص و آزوبدست آوردن نعمت زیاد و آرزوی زوال نعمت غیر است . بخاطری که محک تنقید غش را از سره جدا سازد یکی از بلند پایگان عرفان را به شناسایی می گیریم تا دیده شود که این مردان راه حق چگونه شخصیت هایی بوده اند:

عبدالقار گیلانی

عبدالقادر گیلانی بین سالهای (470-561هـ/1077-1166م) می زیست در دوره زندگی این عارف دو رویداد تکان دهنده که در سر نوشت بعدی مسلمانان تأثیر نا گوار گذاشت رخ داد؛ یکی ظهور و گسترش گروهی که «حشاشین» نام گرفته اند تحت رهبری «حسن صباح» که هزاران تن از مردم ، بزرگ و کوچک در زیر خنجر این متعصبان جانهای شان را از دست میدادند (درست مانند القاعده ، طالبان و داعش در سالهای اخیر سده بیستم و اوایل سده موجوده بیست و یکم) . و رویداد دوم آغاز جنگهای صلیبی که از (488هـ/1059م) تا (493هـ/1099) ادامه یافت که مسیحیان در سال (492هـ) موفق به اشغال بیت المقدس شدند که در نتیجه تعداد زیادی از مسلمانان و یهودیان بیگناه را قتل عام کردند که چون از موضوع بحث ما خارج است به همین اشاره اکتفا میکنیم و همینقدر تذکر میدهیم که این دو رویداد غم انگیز در سر نوشت اسلام تأثیرات ناگواری بجای گذاشت؛ عبدالقادر که در گیلان می زیست به بغداد آمد و در نظامیه بغداد با شیخ حماد تلمیذ کرد . جای او در تمام قرون در صف مقدم صوفیان قرار دارد . مجموعه «فتوح الغیب» را که مشتمل بر هشتاد خطابه است که عبدالقادر آنرا به مناسبت های گوناگون ایراد کرده بود ، بیاد گار گذاشت او تقریباً در تمام خطابه هایش تأکید میکند که خرابی اجتماع و نبودن ثبات در جامعه ، نتیجه جهان بینی ماده گرایی مردم در باره حیات را بار آورده است ؛ او در حالی مردم را به این شیوه خطاب میکند که مزمت ماده گرایی صوفیان را که بعضی از حلقات روشنفکری که علل و اسباب انحطاط اسلامی قلمداد میکنند به تقد می گیرد . قابل یاد آوری است دانشمندانی که در این خصوص پژوهش میکنند باید آنها نوعیت ماده گرایی را مشخص میساختند البته این بعد منطقی نخواهد داشت که بالای همه صوفیان و آرا و عقاید شان تازید . درس عدم ماده گرایی ای که توسط صوفیان بخصوص عبدالقادر گیلانی و دیگران مطرح میشد عدول . پاکشی بعضی از نفوس از عدل و اقتدار اجتماعی است به این معنی که همواره اشخاصی در جامعه در هر زمانی زیاد یافت می شوند که دزدی قتل و غارتگری را بخاطر بدست آوردن نعمات مادی از طریقه های خلاف دین و عرف اجتماعی از اثر فساد ، رشوت و غیره

بدست می‌آوردند که صوفیان بر ضد این طرز حرکت های نا هنجار اجتماعی مبارزه علیه نفس سرکش چنین اشخاصی را از وجایب دینی خود دانسته و بشدت مردم را از آن منع و آنها را در چنین حالات توصیه به خویشتن داری و یا صبر توصیه میکردند فقط بی توجه ای به ماده گرایی و بدست آوردن نعم مادی از راه های غیر قانونی را نمی‌پسندیدند بلکه از آن بهر ترتیبی که امکان داشت جلوگیری میکردند. حالا که تفکر ماده گرایی صوفیان منتفی شد این بحث را ادامه میدهم. عبدالقادر گیلانی اذعان داشت که باید به نیاز های مادی و معنوی انسانها از طریق درست آن توجه صورت گیرد. عبدالقادر، در واکنش شدید خود بر ضد این ماده گرایی شایع، در مورد ارزش های دینی به حدی تکیه میکند که بنظر اغراق آمیز میرسد. او در پنجاه و چهارمین گفتار خود عموماً ب مردم پند می‌دهد که نسبت به جهان وضعی بکلی بی تفاوت در پیش گیرند، و آرزو ها و هوس های خود را از هر نوع که باشد اگر خلاف دستور های دینی و جامعه باشد، بکشند تا از لوث که شایسته انسان با تقوی نیست بر هذر باشند. او تأکید میکند که آدمی بخاطر رسیدن به سکون و اطمینان ذاتی اش حتی لذتی برای مکیدن هسته يك خرما را از راه غیر دین بخود باقی نماند. او در مورد آزادی اندیشه، اراده یا اختیار با وجودیکه مکتب جبر را می‌پذیرد از جنبه های افراط و تفریط این مذهب، با توصل بدانچه که در حلقه های فلسفی اسلامی به عنوان کسب از آن یاد میشود، اجتناب میورزد و میگوید: «مقام کوشش های آدمی زاده را از یاد مبر، تا اسیر اعتقاد جبریان نشوی و معتقد گردی که هیچ فعلی از جانب انسان به انجام نمی‌رسد مگر در خدا...». زیرا اعمال از نظر خلق متعلق به خداست و از نظر کسب به آدمی تعلق می‌گیرد.»^[3]

چون موضوع بحث تاریکی و دوره های انحطاط مسلمین است این راه را ادامه میدهم:

در این دوره گفته میشود عرفان، دیگر نیرویی زنده نبود، بلکه به حالت فرار از واقعیتهای تلخ زندگی تنزل یافته بود. به گفته کارل مانهایم Karl Mannheim، استغراق در مسائل متعالی و ویژگی جوامع منحط و واپسگرا است.^[4] این جوامع به جایی درگیر شدن با مسائلی که در پیش روی آنهاست به عالم ناشناختنی و اثری عقب می‌نشینند و روزگار خود را به بحث در مسائل مبهم و نامعلوم تباد می‌سازند. اما این طور نیست و همه عرفا واقع‌گرایان نبودند. برخی از آنها، و در واقع بهترین عرفا، ضرورت و فوریت حل مسائلی را که جامعه زمان آنها با آن مواجه بود درک می‌کردند. اما متأسفانه، پسانها در نظر اکثریت وسیعی از عرفا (عارفان هندی که زیر تأثیر اعتقادات رامایی قرار داشتند) علاقه به امور دنیوی در درجهی پستی قرار داشت، چیزی که مغایر جهان بینی اسلام و سنن اصیل

³ تاریخ فلسفه در اسلام، پیشین، ص 462

⁴ "European Influence on Native Agriculture", in Schrieke, The Effect of West Civilization in the Malay Archipelago, Batavia, 1929, p. 116

اسلامی است زیرا قرآن مشعر بر این است که خداوند انسان را در يك هیئت عالی خلق نموده و در جایی دیگر او را بهترین مخلوق خود دانسته است. حال تصور کنید چطور يك عارف مسلمان میتواند این معنویت و بزرگی ای را که از سوی ذات برتر به او تفویض شده است منکر آن گردد ادعایی وجود دارد: چیزی که آنها را به خود جلب می‌کرد اصولاً پرداختن به ظواهر اعمال عارفانه بود. آنها به معیارهای عادی دانش اعتنا نداشتند، و از این حیث درست به مراتب ضایع‌تر از جاهل‌های هندی شباهت می‌رساندند. این در حالیست که عرفای ادوار متقدم حالت عرفانی را تجربه مستقیم حقیقت توصیف می‌کردند، اما در این ایام اخیر کسانی که اصطلاحاً عارف خوانده می‌شدند حتی موعظه می‌کردند که در دستیابی به تقدس و پاکی، جهالت، خود امتیازی است؛ تأثیر روزافزون این آموزه این بود که توده‌ها ایمان به استفاده از عقل را از دست دادند و جای آن را به نیروی شیطانی و کفر و الحاد که از برنامه های قویاً رمزی شیطان پرستان است خالی کردند.^[5] اما تأثیر مخرب نوع منحط عرفان تنها محدود به متهم ساختن تخصص و بازجست عقلي نبود. این عرفان تأثیرات بسیار پدیده‌تری داشت، زیرا چنان که اقبال می‌گوید «تأکید بر اینکه عرفان بر پایه‌ی تمایز میان ظاهر و باطن قرار دارد نگرش بی‌قیدانه‌ای نسبت به کلیه چیزهایی ایجاد کرد که شامل ظاهر می‌شود و نه باطن.»^[6] اقبال سپس می‌افزاید که روح اعراض کامل از دنیا «بینش انسانها را نسبت به جنبه بسیار مهمی از اسلام، به عنوان يك نظام اجتماعی، تیره می‌سازد». اما تاجاییکه عرفان در خراسان زمینه‌های زنده تاریخی داشته است نظریه اقبال را می‌ستایند چرا که همه چیز در همه ادوار و زمانه‌ها بخاطر استفاده انسان در طبیعت مهیا شده است. در خراسان مخصوصاً در ایران اگر تاریخ صوفیه که يك طرف آن به نزدیکی تابعین میرسد. طرف دیگر آن به سده هجدهم بر میگردد ملاحظه گردد این عارفان بوده‌اند که سیستم های حکومتی را تنظیم میکردند و مردم را در برابر حملات مهاجمین بسیج میکردند حتی بعضی از این عارفان از قبیل شیخ فرید الدین عطار و نجم الدین کبرا در حملات مغول در میدان نبرد شهید شدند. در ترکیه عثمانی نیز همین نظم وجود داشت، در خراسان قبل از افغانستان زمانیکه احمد شاه ابدالی اعلان پادشاهی داد پیر صابر شاه ملنگ تاجی از خوشه گندم را بر تارك احمد شاه گذاشت و او را پادشاه و امپراطور خراسان خواند که تا امروز جزء مهمی از نشان افغانستان را همین خوشه گندم نمایش میدهد. عرفای اسمی این دوره تاریک و مریدان آنها دیگر تأمل عمیق در مسائل یا در آویختن با آنها از راه فهم علمی و فایق آمدن بر آنها از طریق تجربه نبود، طریقه‌ی آنها در منتهای مراتب طریقه کمترین مقاومت بود؛ عرفان این دوره به نحوه تسلط بر نیروهای فوق طبیعی از طریق ذکر پارامی اوراد یا بستن تعویذها و ساختن طلسم و جادوگری‌هایی خاص تنزل یافته بود.

⁵ 25- محمد اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، سازمان عمران منطقه‌ای، 1346، ص 172.

⁶ محمد اقبال لاهوری، پیشین، ص 173.

چون میزان سواد به طور وحشتناکی در عالم اسلام بسیار پایین آمد، توده‌های ساده‌لوحی که دچار محرومیت و ناداری بودند، به تصور اینکه ذکر برخی کلمات می‌تواند بی‌درنگ آنها را از کلیه بیماری‌ها نجات بخشد، به آسانی فریب این اوراد خوانهای جاهل را می‌خوردند. این راه‌های میان‌بر و سهل‌الوصول را صوفیان گمراه به مریدان که ایمان استوار به پیران خود داشتند پیشنهاد می‌کردند. تقریباً در کلیه کشورهای اسلامی تعداد قابل ملاحظه‌ای از پیران مقام خود را از پدران به ارث می‌بردند که خود را مدعی اتصال مستقیم و بی‌واسطه به حقایق ابدی میدانستند؛ و می‌گفتند می‌توانند موجبات تعالی روحی مریدانشان را فراهم کنند، به شرط آنکه مریدان ایمان تزلزل‌ناپذیر به آنها داشته باشند. بدین ترتیب، همراه با اطلاعات بی‌چون و چرای شریعت، آن‌طور که در قرآن و سنت بدان تصریح شده است، لزوم ایمان مطلق به رهبری روحانی پیر که مسلمان می‌بایست برای خود برگزیند نیز به وجود آمد. و در این گونه رهبری مریدان ناگزیر میشدند نظر به ایمان محکمی که به پیر دارند همه دار و ندار خود را به پیر تسلیم نمایند. بنابراین توده‌های ساده‌دل و خام‌سلطه‌ای را تحمل می‌کردند که ماهیتی مخوف‌تر و ظالمانه‌تر از سلطه سنت‌های جامعه منحط و از هم پاشیده داشت. این گروه از مشایخ هرگز به عرفان اصیل ارتباط نداشته بلکه دکاندارانی بودند که بخاطر بدست آوردن امتیازات مادی از طریق عرفان دکان باز کرده بودند.

هم در نزد شیخان اصیل و هم در نزد پیران گمراه، انتقال اندیشه‌های عرفانی به مریدان تنها پس از آنکه آنها دریافت و قبول این اندیشه‌ها را کاملاً به ذهن خود القا می‌کردند صورت می‌گرفت. بدین ترتیب آنچه زیر فشار هیجانات پذیرفته می‌شد ریشه استواری در نفوس آنها می‌دواند و برکندن آن با هیچ منطق یا آموزش مجددی ممکن نبود. این يك تجربه عرفانی ای بود که پای مرید را در راه سلوک استوار می‌ساخت اما در نتیجه آن پیران گمراه در میان توده‌ها برای جا باز کردن خود کیش شخصیت پرستی برای خود بوجود می‌آورد تا از این طریق بتواند راه برگشت مرید خود را کور نماید، اما از آنجا که نظر اصلی مرید توجه به پیر یا مردی بود که به او عقیده استوار داشت در این را توشه خود را دریافت می‌کرد و این در حالی می‌بود که پیر در همان گمراهی همیشگی خود مستر باقی می‌ماند. (تاریخ تصوف در اسلام عبد القاسم غنی، پیشین) مردم زودباور و ساده‌لوح به پیران آن چنان احترام می‌گذاشتند که گویی آنها را تجسم خدا در زمین میدانستند که در نزد خود عرفا و دانشمندان دین امر محال و آلوده با شرك صریح پنداشته میشد. با استفاده از این حالت قدیسی مریدان در نهایت صدق و صفا نذورات و هدایایی به آنها می‌دادند؛ مریدانشان از آنها می‌خواستند که خواسته‌هایشان را که رسیدن بحقیقت

محض است برآوردن و رستگاریشان را شفاعت کنند و اسباب اتحاد آنها با خدا را فراهم آورند. کاری که نه پیامبران و نه اولیا هرگز به آن پرداخته بودند و آنرا متع میدانستند. با تعمیم این حالت چندان نگذشت که عادت قدیس پرستی به خوی پرستش مقابر مشایخ بزرگ مبدل گردید. زیارت‌های سالانه مقابر اولیا به فرصتهایی برای برگزاری سالگردهای درگذشت آنها و برپایی هفته بازارهای محلی تبدیل شد. اطراف اولیا و پیران را هاله‌ای از حقیقت و افسانه گرفته بود، و داستانهای تکراری کرامات آنها پر از شکوه و جلال درخشش روحانی آنها بود. پس اگر خرافه مقبول افتاد و عقل و خرد مردود گشت، جای شکفتی نیست. در چنین حال و هوایی طریقت با پیران مشکوک مسیرنا همواری را می‌پیمود.

اندیشه جبری و تقدیر گرایی

اندیشه‌های جبری و اعتقاد به مقدر بودن امور جزء اصلی عقیده توده‌های مسلمان گردید. از این رو بیماری‌های واگیردار، سیلها، قحطیها و مرگها در ساعات مقرر و مقدر رخ می‌دادند و برای گریز از آنها هیچ راهی گشوده نبود زیرا همه در برابر این حوادث تن به تقدیر سپاریده بودند. بی‌خبری عظیم مسلمانان از علم، و روش‌های بی‌حاصل درمان بیماری به وسیله ادعیه و اوراد که پیران عوام فریب و به اصطلاح صوفی‌ها زشت کردار در اختیار آنها می‌گذاشتند، این گرایش را در میان مسلمانان دامن می‌زد. تقدیر گرایی در جهل و تاریکی نشو و نما می‌کند و در عصر تاریک اسلام به قدر کافی جهل وجود داشت. شیوع بیماری‌های واگیردار، وقوع فقر و تنگدستی، سیل یا خشکسالی استادی و کاردانی دانشمند و مهارت فنی را به مبارزه می‌طلبید. در نظر تقدیر گراها هیچ خطری آنها را تهدید نمی‌کرد، زیرا این جبریان تقدیر گرا بی‌هراس و با اطمینان جامه تسلیم و رضا بر تن کرده بودند. و اگر سقف خانه بر رویشان بهم می‌افتد افسوس نیز برایشان نبود.

عرفان توسط کذب رهبران دروغین تنها موجب ترویج گرایشهای جبری نگردید، بلکه بی‌اعتنایی نسبت به اخلاق جامعه را نیز دامن زد. چون پیر علاقه‌ی شدیدی به اصلاح نفس خود را با نمایش‌های تهنیتی زیبا جلوه میداد، مریدانش نیز به او تأسی می‌کردند. زیرا برای تهذیب نفس و پرورش نگرش آن جهانی، زهد و ریاضت جویی و عزلت‌گزینی و پارسایی را فریضه می‌شمردند و ترك نفس و اعتزال را بالاترین فضایل می‌دانستند. در حالیکه اکثر رهبران عرفان مخصوصاً در جامعه شرقی خراسانی جایی که شیخ بزرگ بهائی الدین نقشبند به

میردانش این توصیه را می کرد که: «دل به یار و دست بکار» و او «خلوت در انجمن را» به میردانش تلقین میکرد درست عکسی پیران گمراه در هند و اندونیزی که شیوع قدیس پرستی و گردن نهادن به کیش عرفانی شان مجالی برای رشد و گسترش اخلاق عملی باقی نمی گذاشت. اگر کسی سخنی بر ضدّ پیر می گفت، به آسانی امکان داشت خشم و نفرت شدید عامّه را علیه وی برمی انگیزخت، اما اگر در ترویج بهداشت اهمال می شد یا قصور و کوتاهی رواج می یافت به حرکت در آوردن مردم ممکن نبود. در این دوره التفاتی بدین امر نمی شد که برای تحقّق بخشیدن به امکانات تکامل خود انجام دادن تکالیف مدنی به انداز می به کار بستن وظایف روحانی ضروری است. غفلت از اخلاق اجتماعی و عملی خط بطلان بر کلیه برنامه های بشردوستانه کشید و مسلمانان را از وظیفه های نوسازی اجتماعی و سیاسی بسیار دور کرد. هیچ کشور مسلمانی به طور جدّی به فکر برنامه های رفاه اجتماعی برای بخشیدن حیات دوباره به توده ها نیفتاد. اگر بهبودی در وضع توده ها پیش آمد و آنها جانی دوباره گرفتند فقط به تصادف بود نه از روی برنامه های دقیقاً طرح ریزی شده. جامعه چون جهازی بی ناخدا در میانه ی امواج رها شده بود، یا در کام دریا فرو می رفت، یا خود ره می گشود و نجات می یافت. احتمال غرق شدنش بیش از احتمال نجات یافتنش بود، و در واقع زیر فشارهای شدید زندگی و جهان پیرامون خود غرق می شد. انحطاط همه جانبه بود.

مسلمانان امپراتوریه اشان را از دست دادند؛ جامعه اسلامی تکه پاره شد؛ علم و فلسفه ناپدید گردید. حتی هنرهای ظریفه و هنرهای کوچک که رونق آنها از خصایص برجسته ی دوری دّم احیا بود تحلیل رفتند و پژمردند. سنن عالی نقاشی پیشین از میان رفت؛ بیشتر فعالیت هنری به تقلید ناشیانه از استادان قدیم محدود شد. همان تبه گنی در هنرهای کوچک تر نیز ظاهر گشت. در ادبیات نیز زوال و فساد پدید آمد؛ شعر سنتی که از سوی شاهان حمایت می شد زیبایی و فریبندگی خود را حفظ کرد، اما قوالب و اشکال نوی نیافرید. بزرگترین شاعر شبه قاره ی هند پیش از غالب دهلوی شاعری گریان بود. نثر این دوره رشته ای از عبارات طولانی، نفس گیر و روی هم رفته غامض و پیچیده بود.

مسلمانان در حدود سال 1266/1850 در قعر زوال و انحطاط بودند. امیران و محتشمان در هرزگی و شهوت رانی غوطه می زدند؛ عامّه ی مردم جاهل و بی شور و شوق بودند؛ دستگاه حکومتی غرق در دیوانسالاری و استبداد بود؛ و بدتر از آن، هیچ تلاشی در جهت درک و استفاده از پیشرفتهای علمی و فنی که در پیرامونشان رخ می داد صورت نمی گرفت. غرب از بی کفایتی شاهان و تهی بودن جامعه ی

اسلامی بهره‌برداری کرد. غربیان دارای سلاح‌های مخرب‌تر، جهازات بهتر، فنون مؤثرتر، تدایر جنگی و دیپلماسی کارآمدتر بودند. از این گذشته، آنها در سرشت خود شایستگی‌ها و قابلیت‌هایی داشتند که مسلمانان فاقد آن بودند.

اگر قرار باشد قدرت يك ملت را بر حسب آگاهی آن ملت از هم‌اوردجویی و قبول آن دانست، می‌توان گفت که ملل مسلمان سراسر جهان در طی دوره‌ی انحطاط دوم در عدم درک هم‌اوردجویی غرب بر یکدیگر سبقت می‌جستند. مغرب زمین همبستگی و یکپارچگی و گسترش قلمرو مسلمانان را تهدیدی جدی برای نقشه‌های امپریالیستی و استعماری خود تلقی می‌کرد. از این رو سعی می‌کرد که مسلمانانی را که کمترین درکی از این هم‌اوردجویی داشتند یکسره از صحنه بیرون کند. بنابراین واکنش مسلمانان در برابر این هم‌اوردجویی همان قدر ضعیف بود که درک آنان از آن.^[7]

(ایده‌ها و آرمانها، نیویارک 1936، ص 59 تا 88؛) Karl Mannheim, Ideology and Utopia, New York, 1936, pp. 59-88. -⁷ 1936.

